

فرم‌های اینجایی برای بقا در مرکز فرهنگی- سینمایی دزفول

حجم‌هایی که می‌خواهند «خودی» باشند

نگین نجار ازلی ـ معمار و پژوهشگر معماری



نمای بیرونی فرهنگسرای دزفول

ورود به این سرای فرهنگی و گذر از اولین زیرطابقی اغراق شاعرانه‌اش را می‌آغازد و بعد در حیاطی چهارگوش، کشیده‌شده در چهار جهت اصلی، چشمانت را محکوم به تلاقی با گنبدی که تنها در این مرتبه برای نخستین مرتبه قابل رؤیت می‌کند؛ عدم تشخیص تلاش معمار در تاسی به استعاره مالوف رسیدن به آسمان و کرانه‌های آن و... تقریباً امری غیرممکن است... دقیقاً صیغه‌ای آشنا از معماری ایرانی که قدیم‌ها حریم فضای امن را از ناامن جدا می‌کرد و گنبد به‌گونه‌ای سحرآلود، رمزی باقی می‌ماند در قلب این فضا...! ظاهراً این بار، گنبد ملهم شده است از گنبد‌های «رُک» خوزستان...

اگر بخواهیم توصیفی کلی از مجموعه فرهنگ‌سرای دزفول ارائه دهیم [البته بنا بعضاً آن‌قدر رو است که شاید نیازی به این امر نباشد]، حلقه‌ای مرکزی از شمشه خورشیدی است در زمینی که هشت جهت آن شاید به تأویلی یادآور هشت مرتبه فردوس از منظری ایرانی/ اسلامی باشد [تَو گویی آدمی در کوران استعاره و کنایه غوطه می‌خورد] و آنچه در انتهای مسیر ماریچی به انتظار فهمنده خویش نشسته است، تنها می‌تواند همان مربعی باشد که نشانه‌ای است [لا‌بد] از زمینی به وسعت تمامی انسان‌ها و فرهنگ‌ها! مربع هم که مظهر جهان خاکی و پیرامونی است و قرار است به ما فرصت لختی ایستادن و درنگ‌کردن در فضا را برای چشیدن طعم آن به ارمغان آورد؛ البته اگر بگذارد این هجوم استعاره... در انتها به سطح هشت‌ضلعی می‌رسیم که آن نیز حتماً نمادی است از جهان ماوراء؛ جهانی بدون جهت، بدون کشش، بدون واحدیت برای داشتن مرکزی که سنگینی آن ذهن را بیازارد. شاید نیز این همان «آنی» است که می‌خواهد معماری فرهنگ‌سرای دزفول را چون شعری بسراید... اما صادقانه بگویم، لحظه‌ای، حتی لحظه‌ای این هجوم اغراق نمی‌تواند جسم و روح تویی را که در این رؤیای لایقد از مکان کنونی گرفتار آمده‌ای، تبدیل به آمی کند از جنس شکفتن... نه، نمی‌تواند. «شهر جبرئیل» آویخته از هر دهلیز و صفحه‌ای در قصه هزارویک‌شب ایرانی مدد نمی‌کند و خالق اثر چندان به هوش و ذکاوت آن معمار اسطوره‌ای ایرانی که بود و البته یک تاریخ را رقم زد، نزدیک نمی‌شود. شاید بتوان در این معنا فرهنگ‌سرای دزفول را فصلی در تلاش برای تلاقی ارزش‌ها در کتاب «شهرت» این دیار دانست... همین و بس.

با نگاهی به فضا، شاید بتوان متن‌گرای و گرایش به مفاهیم بنیادی را از دغدغه‌های اصلی احمدی در طراحی این بنا دانست؛ آنچنان که بعضاً عشق،

دیالوگی یک‌خطی دل‌نشین‌ی دارد احمدشاه در دلشدگان حاتمى: «کاش این دنیا هم مثل یک جعبه موسیقی بود، همه صداها آهنگ بود، همه حرف‌ها ترانه...»؛ بلی، کاش...! اگر نواخواهم موضوع را پیچیده کنیم، به طور سنتی، آنچه که ما به عنوان ریخت شهر دستگیرمان می‌شود، به قول دیوید لینچ، عبارت است از «کلیه مظاهر کالبدی رؤیت‌پذیر». البته ممکن است که دلمان هوای کیفیت هم بکند و از خردمان بیرسیم این کیفیت آیا یک خط ممند و دستورالعمل ثابت را در هر جایی از جهان دنبال می‌کند یا اینکه موضوعی محلی است و بسته به شرایط اقلیم، فرهنگ، اقتصاد، تکنولوژی و... وجوه مختلفی از خود را به نمایش می‌گذارد. در این مورد می‌توان، پاریس و اصفهان را مقایسه کرد که دو قطب ظاهراً مخالف یکدیگرند. داریوش شایگان در این‌باره این‌گونه توضیح می‌دهد: «... اگر پاریس دست‌پرورده هوسمان در دوره امپراطوری دوم فرانسه، به گفته زبیا بودلر شهری پرچنب‌وجوش، شهری سرشار از رؤیاست، اصفهان صورتی مثالی‌ن معلق در فضای رؤیاست...». حالا اگر بخواهیم کمی پیچیده‌تر حرف بزنیم می‌شود، مورفولوژی شهر وابسته به متغیرهای بسیاری است که این متغیرها هریک به انتخابی در شیوه آرایش فضایی/ مکانی شهر مؤثرند. این متغیرها فقط مجموعه‌ای از ساختارهای فیزیکی را شامل نشده، بلکه مجموعه‌ای از فرهنگ، اقتصاد، باورها، فعالیت‌های اجتماعی صورت‌گرفته و... را در کالبدی به نام شهر متجسم می‌کنند. البته این روزها باب شده که بگویند: ... آنچه ساختار شهری و هویت آن را شکل می‌دهد ریشه در عنصری متعالی به نام «فرهنگ» دارد؛ خوب البته این تمام ماجرا نیست.

درباره فرهنگ ولایه‌های اجتماعی و کالبدی مختلف آن تعاریف بسیاری آمده است. فرهنگ‌ها به طور کلی ساختاری بسیار پیچیده اما یکپارچه‌ای دارند یا باید داشته باشند! البته آسان و بر طرفدار است که بگویم فرهنگ جهان پیرامون را به‌گونه‌ای ساخت‌مند، سازمان می‌بخشد یا حتی با تلاش برای تولید یک جمله شعاری بگویم، فرهنگ مولد ساخت‌مندی است؛ اینجا است که فضلاً می‌گویند فضای اطرافمان «سپهر زیستی» امان است! گاه تعاریف ارائه‌شده از این کلمه به نقض و تقابل یکدیگر پرداخته‌اند و گاه در مسیری مشخص و همسو باهم گام برداشته‌اند. با این همه اگر در یک رویکرد کلی بخواهیم عصاره‌ای از مفهوم کلی «فرهنگ» را در این نوشتار توضیح دهیم، شاید بد نباشد به تقسیم‌بندی‌ای که فرزانه سجودی، زبان‌شناس و نشانه‌شناس ایرانی، داشته است اشاره‌ای بکنیم. در این تقسیم‌بندی، به‌طور دقیق پیچیدگی یک فرهنگ به عنوان یک نظام نشانه‌ای و یا سپهر معنایی را لازمه داشتن موارد زیر دانسته است:

- وجود جامعه وسیعی که از این نشانه‌ها استفاده کنند
- تمدنی که از تعداد زیادی نشانه تشکیل شده که به رسانه‌های مختلفی تعلق دارند و می‌توان آنها را به گروه‌های مختلف نشانه‌ای تقسیم کرد
- طرز فکری که براساس این رمزگان‌ها و نشانه‌ها تشکیل شده باشد و بتوان ویژگی‌های آنها را به دال و مدلول تقسیم کرد.
- بر این اساس سجودی می‌تخلل اصرار دارد هر آنچه به هر میزان به این سه خصیصه نزدیک‌تر باشد، از پایه و بنیان قوی‌تری برخوردارتر خواهد بود و در ادامه خود می‌تواند به عنوان یک فرهنگ به ایفای نقش و مسیره‌دهی و اندیشه‌زایی بپردازد؛ این نوشتار به چستی فرهنگی نمی‌پردازد ولی از احکام متفن هم در این عرصه دل خوشی ندارد. پس از این مقدمه نسبتاً طولانی ادامه متن را که درباره اثر شهیر «فرهنگ‌سرای دزفول» [مرکز فرهنگی سینمایی] است با رویکردی «فرهنگی» مطالعه فرمایید؛ ششتن چشم‌ها قبل از ادامه مطالعه توصیه می‌شود.

در آرزوی یک «آه از جنس شکفتن»...

فرهنگ‌سرای دزفول دقیقاً ۳۰ سال پیش طراحی شده، اجرای آن که از سال ۱۳۶۷-شروع و پنج سال به طول انجامید؛ به اعتقاد بسیاری یکی از نمونه‌های کم‌نظیر موفق معماری است که معمار «اندیشه متعالی فرهنگ ایرانی» را در قالب عناصر و فضای مصنوع به نمایش گذرده است؛ نباهی که چه‌بسا مدعی سنت باشد یادآور «کوی مغانی» دیگر در این حوالی، جایی در شهر، شاید فضایی گمشده... معمار جوان و البته ذی‌نفوذ آن سال‌ها [فرهاد احمدی] از همان بدو



بهرام هوشیار یوسفی

با یک نقل قول از پیتر زومتور (Peter Zumthor) معمار هویت‌گرای سوئیسی و برنده جایزه پritzker ۲۰۰۹ (مهم‌ترین جایزه کیفی در معماری که به نوبل معماری شهرت دارد)، شروع می‌کنم که در مطلع دل‌نوشته‌های خود در کتاب شاخص خود «معماری متفکر» (Thinking Architecture) می‌گوید: «من به عنوان معمار می‌توانم یک هتل، یک مرکز تجاری، یا یک فردگاه کارآمد بسازم. می‌توانسم خانه‌هایی با نقشه‌های خوب با قیمت مناسب بنا کنم. می‌توانم سالن‌های تئاتر و موزه‌ها و یادمان‌هایی طراحی کنم که چشمگیر و تأثیرگذار باشند. می‌توانم بناهایم را با فرم‌هایی بسازم که نیاز به نوآوری را برآورده کنند و مجال بازنامایی و بروز یک سبک زندگی را فراهم آورند. رسیدن به این اهداف چندان ساده نیست، نیازمند کار مداوم هست و استعداد؛ اما توقعات من از معماری موفق - که در لحظه‌های خاصی شکل گرفته‌اند که شخشا آثار معمارانه موفق‌ی را تجربه کرده‌ام- از رسیدن به این اهداف فراتر می‌روند و این‌گونه است که از خود سؤال می‌کنم: آیا من به عنوان معمار می‌توانم علاوه بر طراحی آثار خوب و کارآمد، آن چیزی را هم طراحی کنم که اساس یک اتسفر معمارانه را شکل می‌دهد؟ آیا من می‌توانم آن حس‌وحال متراکم حضور، آسودگی، رضایت، هماهنگی و زیبایی را در بناهایی که طراحی می‌کنم بیافزینم؟ آیا من می‌توانم به آن جوهری دست یابم که در لحظه‌ای خاص، جادوی امر واقعی را پدید می‌آورد؛ جادویی که موجب می‌شود من چیزی را تجربه کنم که جز از آن طریق نمی‌توانستم به آن کیفیت تجربه‌اش کنم؟ ...». اگر تعبیر زومتور از «جوهر» معماری را در جایگاه سرنمل مقصود یک معماری انسان‌گرا بپذیریم و خاصیت‌شهودی را که از کلام وی به دست می‌آید و

معماری

کانسپت

فلسفه داستان‌بافی در معماری



شبنم گلکاریان

حدس و گمانی که در حیطه معماری در بازه زمانی تولید صورت می‌گیرد را باید در مفهوم فکرکردن نیز بررسی کرد. تمام ایده‌های موجود در نقاشی، طرح‌ها و سازه‌های معماری و حتی ریتم در موسیقی تماماً دست‌ساخته حدس و گمان (داستان‌بافی و رؤیاپردازی) تولیدکنندگان و طراحان است. همان‌طور که یک قسمی از خاک که مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، سفته‌بازها بدون قانون‌شکنی آن را حل‌وفصل می‌کنند. سفته‌بازها در میدان بازی (زمین، سهام، و...) محتوای آنان را براساس، تابع (ارزش)، افزایش (صعوددادن) و منابخشیدن به این توابع ارزیابی می‌کنند و با هدف خود همگام می‌سازند.

در راستای عمل روشنفکرانه و عقلانی‌اگر بخواهیم ارزیابی کنیم، ایده‌های معماران و هنرمندان، فلسفه‌شناسان در چه زمینهای از این شاخصه بحث قرار دارد؟ آیا از طریق عمل فکر صورت گرفته است؟ اگر موجودیت دارد چگونه شکل گرفته است؟ اخلاط فکر با محصول تولیدشده چگونه صورت می‌گیرد؟ به زبان صریح‌تر این سؤال شود، منشأ این داستان چیست؟

منشأ جواب این سؤالات را می‌توان در منبع هایدگر در باب حل‌وفصل‌سازی رابطه بین «موجودیت فکر» یافت.

هایدگر برای نشان‌دادن

موجودیت فکر، سؤالاتی در باب منشأ طراحی کرده است. این سؤالات قیاس‌کننده هر چهار دیوار بوده و با حذف‌کردن سقف و کف زمین (موجودیت) همچنان محبوس‌بودن در یک محکب (محدودیت) را در نظر می‌گیرد.

درحالی‌که موجودیت چیزی است که به حال حاضر تعلق دارد و موجودیتش با حالت قبلی و آنچه در گذشته بوده بستگی و ارتباط ندارد. اما در هنگام پیگیری و جست‌وجوی منشأ موجودیت و فکر، امکان وقوع سوء تعبیر بیش از حد وجود دارد و با شاخه‌وبرگ‌بخشیدن به این منشأ می‌تواند یک نوع مرزسازی باشد.

پیگیری منشأ با ردکردن بیش و بدین، باعث ساختن همین محدودیت و مرزسازی می‌شود. معمار کریستیان دیورتزآمیک در گفتمانش در رابطه با همین موضوع چنین تجربه‌ای داشته است که در حین پیگیری منشأ فکر در موجودیت محدودیت به وقوع می‌پیوندد. برای محفوظ‌ماندن از سرنزش نبودن و موجودیت نداشتن به جای خودخوری، باید به منظره نگاه کرد و فهمید و به جای فکرکردن با نگاه و بینش خود باید فضا را درک کرد، باید در آن مکان حضور داشت و تأنیه‌ها را پشت‌سر گذاشت، زمان مثل آب روان جاری شود. به همین علت می‌گوید: «قطعا نیاز به فکرکردن ندارد و ضرورتی به همراه ندارم». می‌توان از این گفته چنین استنباط کرد که عمل دیدن نوعی اندیشیدن است و همین‌دلیل است که از نظر کانت، زیاشناسی بدون محدودیت بوده و زیبایی چیزی است که بدون مفهوم قابل تصور است، مثل وقتی که انسان بدون کمک مفاهیم، احساس شادی می‌کند و او دنباله‌روی ریشه و منشائایی آنها نیست بلکه آنها را بدون مرزسازی در آغوش گرفته و به فلسفه‌سازان در محدودیت‌گذاری اعتنا نمی‌کند زیرا چیزی که باعث جداسازی فلسفه‌شناس با سفته‌بازان شده، این است که میدان بازی فقط به مکان شده است، محدود نمی‌شود، بلکه منظره‌ای است که در نگاه بیننده شکل می‌گیرد و خود به خود منشأ فکر را به همراه خود در ذهن بیننده می‌آورد. منشأ این داستان‌بافی‌اش این منظره است؛ دنبایی که می‌بیند و می‌فهمد.

خط‌ونقطه

به‌سوی نسخه ایرانی مشارکت شهروندی حکمرانی شهری به‌منابه امر ممکن



نوا توکلی‌مهر شهرساز

«مانوتل کاستلز»، جامعه‌شناس شهری معاصر، معتقد است باید درچه‌ای باییم که با نگاه از آن به کشف و شهود درباره مکان بپردازیم. منظور دقیق او کشف ساختار اجتماعی فضا به مثابه یک کل منسجم است. اگر چنین کلیت منسجمی وجود داشته باشد که دارد، تمایزکردن وجوه آن برای ما مسأوی خواهد بود با کشف پدیده دیگری که این پدیده همان «فرهنگ شهری» است. «الکساندر کاتیر»، متخصص طراحی شهری، در کتاب «ریخت شهر» با اشاره به عقاید کاستلز، این واقعیت را مطرح می‌کند فرهنگ، دترتا توانسته جایگاهی کانونی در هسته اصلی دانش طراحی شهری به مثابه یک دال مرکزی اتخاذ کند. به نظر می‌رسد با گذشت حدود سه دهه از این نظر کاتیرت، با وجود رشد و گسترش تکررات پست‌مدرن و مفهوم توسعه پایدار، همچنان ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی در توسعه شهرها، موضوع بحث‌ها، مقالات و نشست‌های متعددی در سراسر دنیااست. اما تحقق‌پذیری حاکمیت این ارزش‌ها در طرح‌های توسعه، فقط و فقط منوط به شناخت پدیدارشناسانه، واقع‌گرایانه و جامع درباره بستر این طرح‌ها خواهد شد.

درحال‌حاضر نه از طریق این کشف و شهود و شناخت واقع‌گرایانه در جوامع ایرانی، بلکه از نتایج ترجمه متون خارجی و اقتباس از دستاورعمل‌های تدوین‌شده برای دیگر جوامع (به‌ویژه جوامع غربی)، دیگر به ما مسلم شده است که یکی از ارکان مدیریت یکپارچه یا حکمروایی خوب، جلب مشارکت شهروندی است. چنانچه رسالت خود را صرفاً در جست‌وجوی اجزای ترجمه‌شده و چیدمان اجرایی آن برای ارائه گزارش عملکردهای موجه بدانیم، به شناخت و تحلیل لایه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه نیاز چندان نخواهیم داشت. یعنی لایه‌های اجتماعی از موضوعات کانونی برای یک حکمروایی خوب نیستند که قرار است در هم‌جواری با سایر مؤلفه‌های متضمن حیات شهرها، از عهده نقش تعیین‌کننده خود برآیند. بلکه از ضمانت اسناد ترجمه‌شده‌ای هستند که قرار است دستمایه برنامه‌های اجرایی مدیران شهری واقع شوند. بی‌آنکه نسبت به میزان موفقیت این اسناد در عمل، ممیزی و پایش جدی وجود داشته باشد. الحاق بی‌حاصل «بیوسته‌های اجتماعی» به پروژه‌های طراحی شهری از مصادیق این نتیجه‌گیری از سوی نگارنده است. حتی مشاهده شده است که گاهی در وسط یا پایان فرایند طراحی و اجرای پروژه‌ها، این بیوسته‌های اجتماعی به وسیله گروه‌های جامعه‌شناس انجام می‌شود، بی‌آنکه بتوانند در یک گفتمان میان گستره، در خدمت تعیین استراتژی‌های مشاورین طراح و سیاست‌های تصمیم‌گیری کفرهمایان قرار گیرند.

سپس در واقع امر اتفاق می‌افتد این است که سیاست‌های مقطعی مدیریت شهری، دغدغه اصلی برنامه‌ریزی‌های کوتاه می‌شود و توجه به ساختارهای فرهنگی و نظریه‌های معطوف به فضا، شهر و مناسبات اجتماعی در حد ترسیم نمودارها و اسلاید‌های جذاب، تکمیل‌کننده گزارشات توجیهی جلسات می‌شود. این در حالی است که همین برنامه‌های مقطعی نیز متأسفانه در حال نقیض الگوهای آزمون پس‌داده‌ای هستند که از آبتش‌خورهای تفکر و اندیشه مبتنی بر اقتصاد تک‌پایه زمین و نفت تغذیه می‌کنند. به‌طور مثال ایده‌های نه‌چندان نوآورانه و بازبینی‌شده در امر تجمع و نوسازی در بافت‌های آسیب‌پذیر در قالب طرح‌های ارتقای کیفیت مسکن و انبیه در عمل از همین روال پیروی می‌کنند.

بنابراین موضوع «مشارکت شهروندی» به عنوان یکی از منابع تولید ارزش مطرح نمی‌شود. بلکه شهروندان، در نهایت بازبرگ نقش تصمیم‌گیر و مشارکت‌کننده در تئاتر حکمروایی جامعه‌ای هستند که اساسا مناسبات سیاست، بازار و اقتصاد زمین شهری، کوچک‌ترین آماذگی برای استفاده از این منابع جدید توسعه (کشکری شهروندی) را ندارند. سؤال اینجاست که آیا آماذگی مورد انتظار در بستر اجتماع قابل دستیابی است؟ یا اندکی تمرکز بر ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی شهروندان و شهرنشینان در لوگولوژی‌های اجتماعی متعدد، متوجه شکاف‌های عظیمی در ادراک افراد از موضوع شهروندی و مشارکت خواهیم شد؛ همچنین متوجه فاصله‌های تاریخی بین مراده‌های شهروند با جسم و جان شهر، جالب اینجاست که این شکاف بهمرتاب در بدنه‌های مدیریتی بحرانی‌تر است؛ هنوز در آنچه قرار است در فرایند پیگیری مورد مشارکت قرار گیرد، تعریف واضح یا تفهیم‌شده‌ای در دست نیست. در حقیقت امر، بردارندگی مأموریت‌ها و برنامه‌های عملیاتی در سازمان‌ها و نهادهای مختلف مدیریت شهری، همچنین عدم در اولویت قرارداتن برنامه‌های بلندمدت و فرابندمحور و نه پروژه‌محور، مسیر دستیابی به این نوع آرمان‌های به‌ظاهر سهل و متمتع را بسی ناهموار کرده است.

به‌زعم نگارنده، برای حل مسائل موجود بر سر راه تحقق مدیریت باورمندی، دخالت شهروندان در سرنوشت شهر البته با نسخه‌های شمرتی، شروع اقدامات را باید از استراتژی‌های کلان‌تری در حوزه «شهرهای دانش‌بنیان» و نیز «اقتصاد دانش‌بنیان» نقطه‌یابی کرد که البته پرداختن به این دو عنوان در مجال این متن نخواهد بود. فقط در انتهای یک مقدمه نسبتاً طولانی، اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که «اقتصاد دانش‌بنیان» به جست‌وجوی منابع و فرصت‌هایی می‌پردازد که قرار است از این پس ارکان تولید و بازتولید سرمایه و فرهنگ، همچنین تضمین‌کننده تاب‌آوری شهرها باشند. اما قبل از آن، شناخت واقع‌بینانه و وضعیت موجود ضروری است. وظیفه متصور در این نگاشته، گذاری اجمالی پیرامون چستی ارزش‌ها در شهرهای امروز و فردا، جایگاه تولید اندیشه‌ها در شهر در ارتباط تنگاتنگ با حلقه مفقوده نظریه‌پردازی، لزوم مطالعات بوم‌شناختی لایه‌های اجتماعی و تدوین نسخه‌های داخلی به شکلی خلافاً، نوآورانه و دانش‌بنیان است. به‌این‌ترتیب ابتدا این سؤال مطرح می‌شود که «از این پس شهرها چگونه بازتعریف خواهند شد؟ شهرهای آینده شهرهایی هستند با مولدها و منابع پایا و تجدیدپذیر نوین. شکی باقی نمی‌ماند که «ارزش» و «ارزش افزوده» در شهرهای آینده‌ای که امروز در حال حیات و برساخت‌های جدید هستند، نیازمند یک بازتعریف است. در روند تبدیل شهرهای صنعتی به شهرهای دانش‌بنیان، مبنای گذار، فرهنگی است که از آن به عنوان ارزش اقتصادی نوین یاد می‌شود. فناوری‌های نوین و صنایع نوآور در سازوکار متکی به منابع توسعه محلی به‌شدت در این شهرها در حال رشد و توسعه هستند و زمینه‌های این توسعه بر بستری به نام سرمایه‌های اجتماعی (Social Capital) استوار خواهد بود. در چنین رویکردی، «اقتصاد به مثابه فرهنگ»، نه‌تنها سرمایه‌های مادی، بلکه همه ابعاد ارزش‌مند شهر را مورد توجه قرار می‌دهد. در سال‌های اخیر، نگاه اقتصاددانان از ارزش‌های مادی و مالی به سوی ارزش‌های ناملموسی مثل دانش و نوآوری به عنوان عناصر کلیدی رفتارهای اقتصادی معطوف شده است.